



### حکایت دوم

نقل شده است که وقتی اینیشتین اولین چک حقوقی خود را برای کار در «انسستیتوی مطالعات تکمیلی دانشگاه پرینستون نیوجرسی» دریافت کرد، از پشت چک برای انجام محاسبات ریاضی خود استفاده کرد و کمی بعد آن تکه کاغذ را به سطل زباله انداخت و گم کرد! از آن به بعد چک‌های حقوق اینیشتین مستقیماً به همسرش تحویل داده می‌شد!



### حکایت سوم

زمانی، گروه بزرگی از ریاضی‌دانان آمریکایی برای شرکت در یک کنفرانس ریاضی به شهر «گوآدلاخارا» در مکزیک رفته بودند. در میان آن‌ها، پروفیسور **فرانسیس مورگان**، از دانشگاه هاپکینز هم شرکت داشت که به‌طور جدی با غذاهای مکزیک‌ای مشکل داشت و نمی‌توانست با آن‌ها کنار بیاید. روزی در حاشیه کنفرانس، **آرتور روزنبلوت**، یکی از شرکت‌کنندگان، با اشتیاق گفت: «من دوران بسیار خوبی را احساس می‌کنم!» و پروفیسور **نوربرت وینر**<sup>۱</sup> که در آن نزدیکی بود، بلافاصله گفت: «درست مثل مورگان که در معده خود احساس تعفن می‌کند!»



### ایستگاه سوم

#### حکایت اول

در شهر «پرینستون» ایالت نیوجرسی آمریکا، دختر کوچکی در مدرسه ابتدایی خود با درس حساب مشکل جدی داشت و تکالیفش را به خوبی انجام نمی‌داد. تا اینکه ناگهان در درس خود پیشرفت فوق‌العاده‌ای کرد و تکالیفش را به خوبی انجام می‌داد. معلم که از پیشرفتش تعجب کرده بود، از او پرسید که چگونه به این پیشرفت رسیده است. دختر در جواب گفت: «پیرمرد موقر و مهربانی در خیابان **مرسر** زندگی می‌کند و من در پارک با او آشنا شدم. او به من در انجام تکلیف‌هایم کمک می‌کند.» معلم با احضار مادر دخترک موضوع را به او اطلاع داد و مادر با مراجعه به منزل پیرمرد به او گفت: «پروفیسور **اینیشتین!** از کمک کردن به فرزندم چه چیزی عاید شما می‌شود؟!» و اینیشتین در پاسخ گفت: «حتماً چیزی عاید می‌شود. هر بار که به او در انجام تکالیفش کمک می‌کردم، او به من یک آب‌نبات چوبی می‌داد!»



#### \* پی‌نوشت‌ها

۱. Norbert Wiener (۱۸۹۴-۱۹۶۴) استاد نام‌دار ریاضی و فلسفه در دانشگاه ام‌آی‌تی آمریکا و بنیان‌گذار نظریه سبیرنتیک. از او یک اتوبیوگرافی با عنوان «من یک ریاضی‌دانم» منتشر شده است که چکیده‌ای از آن توسط زنده‌یاد **پرویز شهریاری** به فارسی ترجمه شده و توسط «انتشارات فاطمی» در سال ۱۳۶۴ منتشر شده است.